شکنندگی هرمنوتیک ادبی پل ریکور

دکتر سیّد علیرضا حسینی بهشتی
عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس
حسن آبنیکی*

چکیده

پل ریکور، اندیشمند فرانسوی، در نظریه هرمنوتیک ادبی خود اولویت را به متن می‌دهد و در گروه متن محوران گنجانده می‌شود. وی در نظریه خود این سوال کلیدی را بررسی می‌کند که آیا متن ادبی دارای استقلال معناشناختی است یا خیر؟ از نظر وی متن از سه جنبه دارای استقلال معناشناختی است: ۱.از نیت نویسنده، ۲.از خواننده اولیه، ۳. اوضاع اجتماعی– تاریخی تولید متن. براساس این تفسیر، متن رشته‌ای از الفاظ دارای معناست و آگاهی، قصد و نیت صاحب سخن در شکل‌دهی معنای آن سهمی ندارد. معنای متن واقعیتی قائم به متن و مستقل از مؤلف و وضع تولید خود است که مفسر و خواننده متن آن را می‌فهمند. البته در باب استقلا معنایی متن نیز مناقشات زیادی تا به حال وجود داشته است که هر یک از مناقشات به جنبه خاصی از آن توجه کرده‌اند. یکی از این مناشقات موضوع مقاله حاضر است که قصد دارد هرمنوتیک ادبی متن محور ریکور را از منظر کاربرد آن برای تفسیر رمان سیاسی بنگرد. بنابراین در این مقاله مفاهیم سیاسی موجود در یک رمان سیاسی مهم هستند، مفاهیمی مثل قدرت، اقتدار، و... که می‌توانند مدل متن محور ریکور را مدلی شکننده سازد، چرا که کار ریکور چارچوبی را برای تفسیر متون سیاسی، به‌طور عام، و رمان سیاسی، به طور خاص، واسطه تمرکزش بر معنا (استقلال متن از نویسنده و شرایط تاریخی– اجتماعی) ارائه نمی‌دهد.

کلید واژه: ریکور، هرمنوتیک ادبی، استقلال معنایی، رمان‌سیاسی، شکنندگی.

تاریخ دریافت : ۷ /۲ /۱۳۸۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۸۵/۴/۱۱

* دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

مقدمه

از هرمنوتیک تعریفهای متنوعی ابراز شده است که هر یک به نوبهٔ خود معرف و نشان‌دهندهٔ دیدگاهی خاص در باب اهداف و وظایف این شاخهٔ معرفتی است و سیری از معنای نشانه، هنر فهمیدن، روش‌شناسی علوم انسانی، ماهیت فهم و تفسیر متن را دنبال کرده است، به صورتی که امکان عرضه تعریفی جامع به مشکل مواجه می‌شود، زیرا دیدگاههای متفاوتی که دربارهٔ رسالت، هدف و کارکرد هرمنوتیک وجود دارد، گاه کاملاً متباین و غیرقابل جمعند. اما در همگی آنها دو چیز مشترک است: فهم و معنا. معنا محصول فرایند فهم است. اما معنای چه چیزی؟

دراینجاست که عنصر سوم یعنی متن وارد می‌گردد و هرمنوتیک را به نظریه عمل تفسیر متن تعریف می‌کند و بنابراین حوزهٔ عمل هرمنوتیک تا جایی که معنا و لزوم فهم آن در کار است، امتداد می‌یابد. پس هرمنوتیک مربوط به مسئله «فهم(verstehen)(Burn,1992:p8)، «معنا» (Outhwaite,1987:p67)و«متن» (Wilson,1990:p3) است و با فهم متن سروکار دارد. هرمنوتیک آشکار کردن یک معناست؛ معنای ضمنی و پنهان در یک متن (نقاشی، کنش، اثر ادبی و...). متنی که همراه با دو عنصر دیگر یعنی «فهم» و «معنا» باعث ایجاد مناقضات زیادی در باب نظریه هرمنوتیکی گردیدند و متفکران مختلفی مانند دیلتای، هوسرل، هایدگر، گادامر، ریکور، بتی و هرش و دیگران را وادار به قلمفرسایی در این حوزه نمودند. یکی از این متنها یا شاخه‌ها، متن ادبی یا حوزه ادبیات است که اصطلاحاً از آن به عنوان هرمنوتیک ادبی یاد شده است.

هرمنوتیک ادبی که شاخه‌ای در هرمنوتیک به طور عام و نقد ادبی[1] به طور خاص به حساب می‌آید، با تلاش برای شناختن، شرح دادن و معناکاوی متون ادبی مرتبط است و می‌کوشد تا «جمله‌ای از یک متن ادبی یا بیتی از یک شعر را درک کند و برای این کار آن جمله یا بیت را تفسیر یا معنا می‌کند» (احمدی،۱۳۷۸:ص۸) در هرمنوتیک ادبی «مفسر درصدد روشن ساختن معنای متن ادبی است و تمرکز اولیه‌اش بر فهم متن‌است.(wilson,990:p3) هر چند باید ذکر کرد که در بحث از هرمنوتیک باید به انواع ادبی مانند رمان، نمایش، شعر، و... نیز چشم داشت، زیرا میان هرمنوتیک و ژانرهای ادبی نسبیت خاصی وجود دارد و باعث می‌شود تفسیر و تاویل آثار ادبی براساس نوع ادبی آنها فرق کند. با وجود این تفسیر متن ادبی

در حکم کوشش برای راهیابی به افق معنایی اصیل متن است. جستجوی معنا و کشف آن است که هرمنوتیک ادبی را به نحله‌های مختلف تقسیم می‌کند. به عنوان نمونه، تفسیر در هرمنوتیک ادبی کلاسیک استوار بر این باور است که متن به هر رو معنایی دارد، خواه ما آن را بشناسیم، خواه نشناسیم و این باوری است «کلام محور» که به هر دلیل معنا را موجود و حاضر می‌داند، جدا از اینکه ما به این «حضور» آگاه باشیم یا خیر. شاخه‌ای معتبر از هرمنوتیک مدرن این بینش کلام محوری را نمی‌پذیرد. هایدگر، گادامر و ریکور اساساً به معنای نهایی و «اصیل» بی‌باورند.(احمدی،۱۳۸۰ و Wilson , Ibid)ذیل این جدل عمده در مطالعه آثار ادبی و به کارگیری هرمنوتیک ادبی برای تفسیر آنها – که سالهاست ادامه دارد- سه گروه عمده وجود دارند که فهم معنای متن را با توجه به اصالت هر یک از سه محور سازندهٔ یک متن ادبی یعنی مولف، متن و مفسر (خواننده) می‌سنجند. پل ریکور، اندیشمند فرانسوی، با اولویت دادن به متن، در گروه متن محوران گنجانده می‌شود. در متن محوری این سوال کلیدی پرسیده می‌شود که آیا متن دارای استقلال معناشناختی است یا خیر؟

مراد از استقلال معنایی متن آن است که متن رشته‌ای از الفاظ دارای معناست و آگاهی، قصد و نیت صاحب سخن در شکل‌دهی معنای آن سهمی ندارد. مولف در چینش الفاظ و ساختن متن سهیم است، اما پس از آن که چیزی به نام «متن» (Text) شکل گرفت، دیگر نیازی به مولف ندارد و در افادهٔ معنایش مستقل از اوست. بنابراین، استقلال معنایی متن بدین معناست که هدف از تفسیر متن، درک چیزی است که متن می‌گوید، نه درک آنچه مولف از الفاظ متن قصد کرده است. (واعظی،۱۳۸۰: ص۴۶۱)

از نظر متن محوران از آنجا که متن دارای معنای واحد نیست و بالقوه از معنای گوناگون برخوردار است، در مقابل تفسیرهای مختلف گشوده و دارای معنای ثابت و معین نیست. (نصیر، ۱۳۸۱: ص۱۰۶) اومبرتراکو می‌نویسد: «... در مقابل نیت مولف و نیت خواننده، ... امکان سومی هم موجود است که آن هم نیت متن است». (احمدی، ۱۳۷۷: ص۲۷۰). نیت متن باعث می‌شود نویسنده یکی از خوانندگان متن به حساب آید و بر دیگر مفسران یا خوانندگان متن رجحانی نداشته باشد. متن متعلق به یک حوزهٔ هستی‌شناسی مجزایی است، جایی‌که معنا از ارادهٔ نویسنده مستقل است و یا حتی برای وی نیز تغییر می‌کند و به گونه‌ای معنای موردنظر

نویسنده برای مفسر هم غیرقابل دسترسی می‌گردد، (wilson,1990:p95) زیرا نویسنده غالباً نمی‌داند چه معنایی را در سر دارد. (Ibid:p98) پس مهم آن چیزی است که متن وی می‌گوید.

اما استقلال معنایی متن نیز تا به حال با مناقشات زیادی مواجه گشته که هر یک از این مناقشات به جنبه خاصی از آن توجه کرده‌اند. یکی از این مناقشات موضوع مقاله حاضر است که قصد دارد هرمنوتیک ادبی متن محور پل ریکور را از منظر سیاسی بنگرد. منظور از «منظر سیاسی» رجوع به رمان سیاسی به مثابه یک متن ادبی است. رمان به طور عام و رمان سیاسی به طور خاص (که ما می‌پذیریم چیزی به نام رمان سیاسی وجود دارد، چرا که رمانها به انواع مختلف اجتماعی، پلیسی، تاریخی، کمیک، سیاسی و... . تقسیم‌بندی می‌شوند). به عنوان یک قالب ادبی موضوع مورد بحث در هرمنوتیک ادبی هستند و هرمنوتیک ادبی ریکور نیز این قاعده مستثنی نیست، هر چند ریکور میان رمانهای مختلف تمایز قائل نمی‌شود و همگی را ذیل عنوان «ادبیات» ذکر می‌کند، این امر مانع از این نیست که مفسران وی نتوانند این تمایز را قائل شوند.

رمان سیاسی اصولا زمانی است که «مستقیماً با جنبه‌های معینی از زندگی سیاسی سروکار دارد و در آن جنبه‌های سیاسی از عناصر لازم و سازنده اثر هستند نه زمینه فرعی یا حاشیه‌ای آن (Baldick,1990). بنابراین، در این مقاله، برای ما مفاهیم سیاسی موجود در یک رمان سیاسی مهم هستند، مفاهیمی مثل قدرت، اقتدار، سلطه، ایدئولوژی و... که می‌توانند مدل متن ریکور را مدلی شکننده سازنده؛ چرا که، همانگونه که بعداً آشکار می‌شود، کار ریکور چارچوبی را برای تفسیر متون سیاسی به طور عام، و رمان سیاسی به طور خاص، بواسطه تمرکزش بر معنا (استقلال متن از نویسنده و شرایط تاریخی- اجتماعی) ارائه نمی‌دهد، ضمن اینکه تفسیر و نقد مفاهیم سیاسی در جایی به یکدیگر پیوند می‌خورند که علائق و منافع سیاسی بر روی معنای متن مبارزه می‌کنند. هر چند باید گفت که دیگر متون، بویژه متون سمبولیک و سوررئالیستی در قیای با متون مانند رمانهای سیاسی قابلیت تاویل بیشتری دارند، که این امر تا حدودی تاییدکننده این است که متون سمبولیک و سوررئال را می‌توان از بافت خود جدا کرد، اما متون سیاسی را خیر.

بدین‌ترتیب، هدف این مقاله بررسی و کشف خط تفسیری در هرمنوتیک ادبی ریکور است. در بخش اول مقاله، بازسازی دیدگاههای ریکور در باب تفسیر متن ارائه می‌شود. بخش

دوم مقاله انتقادی و سازنده است. این مقاله سعی دارد نشان دهد در حالی‌که نظریه هرمنوتیک ادبی ریکور در جنبه‌های مختلفی مساله‌دار است، می‌تواند به گونه‌ای تدوین شود که از ارزشی قابل ملاحظه برای مطالعه رمان سیاسی برخوردار گردد. ضمن اینکه در این مقاله تمرکز بر سهم ریکور در مجموعه خاصی از مسائل (ادبی) است و هیچ تلاشی برای ارزیابی تمامی آثار وی به طور کلی نمی‌کند، بنابراین به خط تفسیری وی می‌پردازیم که می‌توان از آن با عنوان «مدل قشربندی تفسیر متن» نام برد.

۲. پل ریکور (Paul Ricouer)

پل ریکور از فلاسفه پیشگام هرمنوتیکی است که آثارش دامنهٔ متنوعی از موضوعات را پوشش می‌دهد و از جمله مهمترین متفکر متن محور به حساب می‌آید. وی که درصدد بیان معرفت‌شناسی تفسیر[۲]است، (DiGenso,1990) بر تفسیر متن بعنوان هدف اولیه هرمنوتیک تمرکز کرد و نظریه تقسیری بیان نمود که زبان، تامل، فهم و «خود» (Self) مبانی اصلی آن را تشکیل می‌دهند. (Ricoeur,1973a:p112-128and 197a:p3-24).

ریکور برعکس متفکرانی چون گادامر که پرسیده بودند چگونه فهم در بودن امکانپذیر است؟ پرسید: اینکه فهم متن امکانپذیر است به چه معناست؟ وی که در حلقه هرمنوتیشین‌های قوی (Smith,1997:p5) قرار داده می‌شود، در این سعی و تلاش درصدد هم پیوندی مجدد حقیقت و ماهیت فهم با روش – عملیاتی که از طریق آن فهم اتفاق می‌افتد – برآمد. ریکور تلاش کرد تا کار ویژهٔ سنتی هرمنوتیک، یعنی کار ویژهٔ تفسیر متن، را با بینشهای هستی‌شناختی معاصر خود پیوند بزند. برای نمونه اعلام داشت که تفسیر در حلقه‌ای شکل یافته توسط ارتباط تفسیر و مفسر به دست می‌آید. (Ricoeur,1974a:p23)

وی که یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان هرمنوتیک ادبی است و نظریه ادبی وی «تا حدودی بر اساس ضرورت پاسخ گفتن به ساختارگرایان[۳] شکل گرفت»،(احمدی،۱۳۸۰:ص۶۱۹) معتقد است «تفسیر پیوند و ارتباط میان زبان و تجربهٔ زیسته»(Ricoeur,1974a:p66) است و شگردی خاص نیست که دانش به آن و کاربردش ویژهٔ دانایان و متخصصان باشد، بلکه بخشی از نکتهٔ همگانی شناخت است، چنانکه «هرمنیا» نزد ارسطو به معنای تمامی سخن، دلالت و معنا بود. (احمدی، ۱۳۸۰: ص۵۰۱) معنایی که وظیفه تفسیر کشف آن است. به نظر ریکور، تفسیر

فعالیتی فکری و مبتنی بر «رمزگشایی» (Deciphering) معنای پنهان در پس معنای ظاهری و آشکار کردن سطوح دلالت‌های نهفته است (Ricoeur,1974a:p13) و بنابراین، نوعی کارکرد ذهن است که معنای پنهان را در معنای قابل شناخت طرح می‌کند و حدود معنای ناشناخته و نهفته در معنای بیانی یا ادبی را روشن می‌کند. (احمدی، ۱۳۸۰: ص۶۲۲)

این معنای پنهان در معنای قابل شناخت باعث می‌شود تا ریکور در آغاز کتاب «فروید و فلسفه» بنویسد: هرمنوتیک بین دو پرورژه قرار می‌گیرد: «یادآوری معنا» و «تمرین شک». (Outhwaite,1987:p72) پس ریکور تفسیر را فعالیتی می‌داند که به دنبال رمزگشایی معنای پنهان متن است و مفسر نیز تلاش می‌کند تا نه تنها دلالتهای مطابق که به دلالتهای ضمنی نهفته در متن نیز پی‌ببرد. این امر ما را رهنمون می‌سازد تا ببینیم متن (Text) در هرمنوتیک ادبی ریکور در کجا قرار دارد و از چه جایگاهی برخوردار است.

۱-۲ فاصله گذاری (Distanciation)

برای ریکور متنی که به ما، در زمان حال یا از سنت یا از فرهنگی دیگر، می‌رسد قبل از هر چیز یک ابژهٔ ساختاری است که معنای درونی خاص و قوانین قابلیت فهم صوری خود را دارد. معنای آن متنیت (Textuality) آن است. متنیت، نیت و ارجاع‌مندی در فرایند عینی شدن خود را، بویژه در متون ادبی، محو می‌کند. (Burns,1992:p238) همانگونه که ذکر شد، برای ریکور معنای متن در حوزهٔ نیت و قصد وجود ندارد، بلکه در فضای تفسیری قرار دارد، تفسیری که بر تجربهٔ زیسته و زبان تمرکز می‌کند؛ اما این امر باعث نمی‌گردد تا ریکور متن را ذهنی کند. برعکس، رادیکالترین حرکت در توسعهٔ نظریه وی عینی کردن متن است. ریکور در فرایند عینی شدن متن، قصد مولف را برمی‌چیند. این برچیده شدن قصد مولف یا استقلا معنایی متن با تمایزی که ریکور میان متن و گفتار برقرار می‌کند، بهتر مشخص می‌شود.

از نظر وی discourse دو قالب دارد: ۱. گونه گفتاری, ۲. گونه نوشتاری (متن). و این دو چهار تفاوت عمده با یکدیگر دارند:

۱. در متن، معنای آنچه گفته شده است بر واقعه گفتن مقدم می‌شود، زیرا معنای آنچه در نوشتار نقش بسته است به مدد عملی قصدی میسر شده است . فعل گفتاری (Speech-act)

در قالب نوشتار صورت خارجی یافته است. پس ابتدا معنا بوده است و سپس در قالب نوشتار ماندگار شده است؛ برخلاف گفتار که در آن معنا محصور واقعه گفتن است.

۲. در کلام، پیوند تقریباً کاملی میان آنچه گوینده منظورش است و آنچه گفتارش معنا می‌دهد برقرار است. اما این امر در مورد گفتار مکتوب وجود ندارد. در گفتار مکتوب، متن از افق محدود نیات یا انتظارات نویسنده خود فراتر رفته و استقلا ل معین خود را حفظ می‌کند. به نظر ریکور، آنچه متن مکتوب می‌گوید هم اینک اهمیتش بیشتر از آن چیزی است که نویسنده قصد داشته بگوید چرا که نویسندگان ممکن است انکار کنند یا سعی کنند آنچه زمانی نوشته‌اند، تصحیح کنند. (Ricoeur, 1991:p148).

۳. در گفتار شفاهی، به سبب موقعیت گفتگو، مخاطب معین شده است، در حالی‌که در گفتار مکتوب، مخاطب معین وجود ندارد. مخاطب متن، هر فردی است که بتواند آن را بخواند. این امر متن را از وضع تاریخی – اجتماعی پیدایش خود دور می‌کند؛ اما در گفتار شفاهی موقعیت گفتگو و اینکه چه کسی مخاطب آن است، امری مهم و اساسی است. بنابراین می‌توان متن را «زمینه زدایی» (Decontextualize) کرد و برای مجموعه‌ای از قرائتهای نامحدود آماده ساخت و یا در دسترس قرار داد تا متن بتواند توسط مخاطبان دوباره خلق شود. (Ibid:150)

ممکن است متن مکتوب از محدودیتهای مدلول و ارجاعات ظاهری رها شود، یعنی برخلاف گفتار شفاهی که در آن مدلول و معنای آنچه گفته می‌شود محدود و منحصر به موقعیت گفتگویی است. به عبارت دیگر، هرگونه اعمال محدودیت برای دلالت معنایی متن ممنوع است، چرا که متن مکتوب از فوریت شرایط و زمان و مکان فرار می‌کند و به جای آن جهانی را به روی خواننده باز می‌کند، یعنی مجموعه ای ارجاعات و معنای غیرظاهر که در یک واحد قابل فهم گرد هم می‌آیند.[۴] بنابراین:

> من هم اینک باید بدون هیچ تناقضی بگویم که انسان یک جهان دارد نه صرفاً یک موقعیت. به همان ترتیب که متن معنایش را از قیومیت قصد ذهنی آزادمی‌کند، ارجاعش‌را نیز از محدودیتهای ارجاع ظاهری رها می‌سازد.(Ricoeur, 1991:p149)

ریکور با این تفکیک قلمرو هرمنوتیک را متن دانسته و متن را محور هرمنوتیک می‌داند. البته این متن فراتر از نوشتاراست و حتی کنش اجتماعی را هم در برمی‌گیرد.(Ricoeur,1981) پس به این ترتیب متن می‌تواند از مولف خود جدا شود و بر کنار از قصد و نیت مولفانش

مطمح‌نظر قرار گیرد و استقلال معنایی خود را حفظ کند و چون مخاطبانش محدود نیستند، خوانندهٔ متن و مفسر هرکسی است که توان خواندن متن و قابلیت تفسیر آن را داشت باشد و صرفاً به مفسران معاصر مولف و مقارن وقوع متن منحصر نمی‌گردد. در واقع فرصت خوانشهای متعدد همتای دیالکتیکی استقلال معناشناختی متن است و دعوی خواننده و دعوی متن‌در مبارزه‌ای مهم که پویائی کل تفسیر را ایجاد می‌کند، تلاقی می‌کنند. (Rogers,1994:146) پس استقلال معنایی متن را باید در فرایند تفسیر از ۱. قصد مولف، ۲. از اوضاع اجتماعی و فرهنگی زمان پیدایش آن ۳. از مخاطب اصلی و نخستین آن، سنجید و از این طریق هرمنوتیک وی جنبه انتقادی می‌یابد.[۴]

نکته مهم دیگر در نظریه ادبی ریکور این است که در این نظریه نه تنها متن از مولف خود مستقل است، بلکه از مفسر خود نیز مستقل است و از اینجاست که از هرمنوتیک فلسفی گادامر فاصله می‌گیرد؛ زیرا از نظر گادامر فهم متن محصول آمیزش افق معنایی متن با مفسر است. وی تفسیر متن را نتیجهٔ توافق مفسر و متن می‌دانست، اما ریکور معتقد است که آنچه ما می‌فهمیم امکان دارد با آنچه متن در واقع می‌گوید انطباق نداشته باشد و برای استقلال معنایی متن از خواننده تاکید دارد. (Ricoeur,1981:p164)

بنابراین،در مجموع، برای ریکور متن نه به نویسندهٔ خود و نه به خوانندهٔ آن متعلق‌است.این امر می‌تواند ما را قادر سازد تا در افقهایی که به ما اجازه می‌دهد تا فاصله میان هویت فردی و امیال مشترکمان را(با استفاده از تصویرپردازی گادامر)به هم مرتبط کنیم. (Scott-Baumann , 2003:p719)

بدین‌ترتیب، از منظر روش شناختی، عینی شدن متن – که به استقلال معنایی متن از مولف، زمینه پیدایی و خواننده نخستین محقق می‌شود – اولین گام در فرایند تفسیر متن ادبی در نظریه هرمنوتیکی ریکور به شمار می‌رود. عینی شدن متن به محققان اجازه می‌دهد تا فراتر از این تصور حرکت کنند که تنها یک فهم معنادار یا صحیح وجود دارد. در نتیجه، تکثر متن (اینکه پیش فهمها باعث می‌شوند تا مفسران همان متن را با یک هدف اما به طور متفاوتی تفسیر کنند) و چند معنایی (اینکه متون معانی متعددی دارند) مورد تصدیق قرار می‌گیرد. ریکور به این عینی شدن متن از طریق فاصله‌گذاری رسید.

از نظر فلسفی، فاصله‌گذاری (چیزی را در دور قرار دادن)، ریشه‌هایش در دو اصلِ آگاهی تاریخ مند، (که فهم در تاریخ و متأثر از تاریخ شکل می‌گیرد)، و امتزاج افقهای گادامر قرار

دارد. برای مثال، ریکور معتقد است که در آگاهی تاریخی تنشی میان دور و نزدیک وجود دارد و چنین آگاهی‌ای در موقعیتی از فاصله تاریخی اتفاق می‌افتد. در امتزاج افقها تصوری شبیه به فاصله قرار دارد. افق، قادر به محدود شدن یا گسترش یافتن از طریق فهم یا سوء فهم است و همیشه متأثر از تاریخ رخ می‌دهد. برای ریکور این فاصله میان خود و دیگری (آشنا/ غریبه) و بین دور و نزدیک - که تفسیر و فهم تلاش می‌کنند تا آن را کاهش دهند- وجود دارد. (Ricoeur ,1973a:p127)

از نظر روش‌شناختی، فاصله‌گذاری، متن را با آزاد کردن آن از نیتهای (معانی قصد شدهٔ) نویسنده عینی می‌سازد و به آن زندگی خاص خود را می‌بخشد که به چگونگی بروز یافتن آن در صفحات قبل پرداخته شد. بنابراین فاصله‌گذاری سازندهٔ پدیدهٔ متن به عنوان امری مکتوب است (Ricoeure,1973b:p133) که منجر به دور شدن متن از نویسنده، از جایگاه و زمینه گفتمانی و از مخاطب اصلی می‌شود و به این ترتیب به مفسران اجازه دهد تا متن را بدون توجه به نیت مولف به خود اختصاص دهند.

۲-۲. اختصاص دادن (Appropriation)

از نظر فلسفی، اختصاص دادن (ساختن چیزی از آن خود) مبانی‌اش را از مفهوم سنت گادامر (جهانی از تاریخ، زبان و فرهنگ مشترک که بر فهم دلالت دارد) اخذ می‌کند. ما از طریق مشارکت در سنتی که در آن زندگی می‌کنیم، احساس آشنایی و تعلق را به دست می‌آوریم. سنت بیگانه نیست، چیزی است که ما در آن رشد کرده‌ایم، چیزی که از طریق زندگی در آن به ما اختصاص یافته است. اختصاص دادن معنای متن نیز شبیه به همین امر است. زمانی‌که مفسران معنای یک متن را اختصاص می‌دهند، این متن دیگر بیگانه به حساب نمی‌آید، بلکه تبدیل به امری آشنا می‌گردد. همچون کاری که از امری بیگانه، موردی می‌سازد از آن ما و آشنا با ما (ریکور، ۱۳۷۳ :ص۲۵). بر همین اساس، فاصله‌گذاری و اختصاص دادن، دیالکتیکی تفسیری میان دور/ نزدیک، آشنا/ ناآشناو... ارائه می‌دهند. این ذهنی سازی به خوبی با این دیدگاه که تحقیقات تفسیری تلاش می‌کنند تا امر پنهان، ناشناخته، بیگانه یا جدا شده در یک سنت را آشکار کنند، مرتبط می‌شود و بدین‌ترتیب به طور اختصاصی نیازهای محققان تفسیری را برآورده می‌سازد.

از نظر روش‌شناختی، تفسیر اجازهٔ تحقق بخشیدن به معانی یک متن را می‌دهد و برای ریکور این امر از طریق اختصاص دادن اتفاق می‌افتد؛به خود اختصاص دادن آن چیزی که در آغاز بیگانه بود. (Ricoeur,1981:p185) اختصاص دادن، در واقع، ناظر بر درگیر شدن مفسر با معنای متن است، یعنی قصد و نیت متن، اینجا و اکنون (here and now) برای خواننده‌ای معین اختصاص می‌یابد. (واعظی، همان: ۳۸۷) در واقع، اختصاص دادن، نسبت متن را با زمینهٔ مفسر روشن می‌کند. تفسیر متنی که از گذشته به جا مانده، مبارزه‌ای است با فاصله تاریخی میان دو زمینه متمایز. یکی به زمان نگارش متن تعلق دارد و دیگری به روزگار تفسیر. تفسیرکننده با اختصاص دادن متن به زمینهٔ دورانش، بر این فاصله پیروز می‌شود. ریکور اختصاص یافتن متن به زمینهٔ امروزی آن را «منش کنونی تفسیر» خواند. پس هدف تفسیر «اختصاص دادن» متن به زمینهٔ کنونی یا «امروزی شدن معنای متن» است. نکته مرکزی در اختصاص یافتن این است که آیا متن می‌تواند به زمینه‌هایی اختصاص یابد که کاملا با آن بیگانه است؟ آیا متون ادبی و هنری زمینهٔ معنایی کاملا آشنا و ویژهٔ خود را می‌آفرینند، یا فراسوی خود می‌روند و می‌توانند در زمینه‌ای بیگانه و ناآشنا نیز معنا داشته باشند؟ (احمدی، ۱۳۸۰ : ص۶۲۵)

برای ریکور، تمامی متون در تعلیق (Suspension)، خارج از جهان و ادبیات صرف باقی می‌مانند تا اینکه به طریقی معین اختصاص داده شوند. طریقی که انسان متن حقوقی یا مقدس، استدلال فلسفی، ساختی سیاسی، مدلی علمی یا روایتی اخلاقی را اختصاص می‌دهد. متن ادبی – در مقابل- متنی است که در برابر اختصاص دادن مقاومت می‌کند یا خودش را از وظایف هرمنوتیکی ما دور می‌سازد. متن ادبی متنی است که آینه‌اش مات و تیره است. ریکور تردید نمی‌کند که بگوید وظیفه خواننده در چنین رویدادی تمیز کردن آینه برای شفاف دیدن آن است. به طور کلی اثر ادبی تنها یک طرح ناتمام است، قطعه‌ای از آنچه باید در یک جهان کامل به وسیله عمل اختصاص دادن خواندن برگردانده شود. همانطور که وی در « Time and Narrative» اشاره می‌کند، اثر ادبی «شامل شکافها، افتادگیها و عدم تعینات است که ظریفت و توانایی خواننده را برای بازپیکربندی[۵] آنچه نویسنده ذکر نکرده، به چالش می‌طلبد». (ریکور،:۱۳۸۳ :ص ۱۳۸) ریکور بر این نکته تاکید دارد که آنچه در عمل تفسیر به خود اختصاص می‌دهیم، دنیای پیش نهاده شده به دست متن است: یعنی «جهان متن».[۶]

ریکور در کتاب «Time and narrative» به بررسی جهان متن و جهان خواننده می‌پردازد. به نظر وی تنها درکنش خواندن معنای کامل اثر ادبی دانسته می‌شود، همانطور که در «بیان» معنای تاریخ شناخته‌شدنی است. روایت داستانی به این اعتبار جهانی خاص است که خواننده آن را کشف می‌کند و در کنش «بازپیکربندی»، آن را برای خود می‌آفریند. به عبارت بهتر، جهان متن با جهان خواننده همراه می‌شود. (Ricoeur,1988)

از نظر وی، ورای معنای یک اثر، دنیایی است که آن اثر فرا می‌افکند و افق اثر را تشکیل می‌دهد. بدین معنا شنونده یا خواننده آن را بنا به قابلیت پذیرش خود دریافت می‌کند که این قابلیت، خود با موقعیتی در عین حال محدود و باز به روی افق دنیا توصیف می‌شود. دنیایی که از نظر ریکور وظیفه علم تفسیر آشکار ساختن آن است یا به بیانی بهتر آشکار ساختن حرکتی است که متن به توسط آن دنیایی را در جلوی خود می‌گستراند. (ریکور، ۱۳۸۳ : ص ۱۴۴) به نظر وی، منش تعیین کنندهٔ هرمنوتیک توان گشایش جهانی است که خود دستاورد متنهاست. هرمنوتیک محدود به تحلیل ساختاری ابژکتیو متون یا تحلیل وجودی سوبژکتیو مولفان نیست، بلکه دل‌مشغولی نخست آن، دنیاهایی است که این مولفان و متون می‌گشایند. با شناخت این دنیاها – هم جهان موجود و هم جهان ممکن که زبان آنها را می‌گشاید- شاید ما به ادراک بهتری از خویشتن دست یابیم. (ریکور،۱۳۷۳ :ص۱۰۹) اصلاً یکی از نتایج گشایش جهان متن، گسترش یافتن افق مفسر (دانش یا آگاهی او) و نیل به درک از خود یا «خویشتن تفسیری» (Self-interpretation) است.

از نظر ریکور، فرایند تفسیر متن و به خود اختصاص دادن، خود تفسیری مفسر را در پی دارد و مفسر بر اثر تفسیر متن، خود را بهتر درک می‌کند یا حداقل شروع به فهم خویش می‌کند و خود را به گونه‌ای متفاوت از قبل درک می‌کند. (valdus,1991:p57) بدین ترتیب «تفسیر فرایندی است که در آن آشکارسازی شیوه‌های جدید بودن... به مفسر ظرفیت و توانایی جدیدی برای شناخت از خویش می‌دهد.»(Ricoeur,1974b:p107) بنابراین فهم تفسیری امکان دیدن چیزها را به طور متفاوت و امکان جهت‌گیری شخص را به طرق دیگر در جهان نشان می‌دهد. این امر میان شالوده‌های تجربه، فهم و خود فهمی نظریه تفسیری ریکور، پیوند برقرار می‌سازد. این پیوند، بودن و رابطه بودن با دیگران را در نظر می‌گیرد، به گونه‌ای که «هرمنوتیکی،آشکارایا ضمنی، خود فهمی از طریق فهم دیگران است» (Ricoeur,197a:p17)

(مثل یک متن): از این رو من یک «من» ناتمام می‌باشم و بنابراین آنچه «خود» می‌نامم، خود من، در واقع شاگرد و نتیجهٔ تمام آثار هنری، ادبی و فرهنگی است که خوانده، دوست داشته و درک کرده‌ام و از این رو «گونه‌ای انباشت است، گنجینه‌ای از تمام این تجربه‌ها» (ریکور،۱۳۷۳: ص۴۰). هیچ «من» خود ساخته‌ای پیش از خواندن وجود ندارد. کنش خواندن، «من» تازه‌ای می‌آفریند و در امر اختصاص دادن است که من «خود» را می‌یابم. (همان:۴۰)

بدین ترتیب این فهم جدید از خود به محققان اجازهٔبازگشت به متن را با افقی گسترش یافته می‌دهد و نیز ماهیت بیناذهنی تحقیق تفسیری را برجسته می‌سازد و نیازی نیست که مفسران خودشان را در متن فرافکنی کنند. در واقع، اختصاص دادن، «عمل مالکیت بر متن نیست،بلکه‌بیشتر لحظه‌ای از سلب‌مالکیت از خودنارسیستی‌است»(Ricoeur,1981:p1920) که در فضای ایجاد شده توسط این سلب مالکیت از خود، فرصت تفسیر از متنی که جهانش را آشکار می‌سازد، رخ می‌نمایاند. فرصت تفسیر یا به خود اختصاص دادن متن از طریق فرایند دیالکتیکی – قطبهایی که ریکور «تبیین» و «تفهم» می‌نامد – ادامه می‌یابد.

۱-۲-۲. تبیین و تفهم (Explanation) و (Understanding)

ریکور با تطبیق تبیین و تفهم برای روش‌شناسی علوم انسانی و اجتماعی راه حلی ارائه می‌دهد که بر دو انگاری دیلتای مبنی بر جدایی آنها از یکدیگر فایق می‌آید. از نظر ریکور «درک و تفسیر متن، عمل معنادار اجتماعی و حوادث تاریخی نیازمند روشی است که آمیزه‌ای از این دو عنصر باشد».(واعظی، همان: ۳۶۷) وی که متن را سرمشق گفتمان هرمنوتیکی می‌داند، نخستین رسالت خود را در آن می‌بیند که روش تبیینی و تفهمی هرمنوتیکی را تلفیق کند تا نظریه تفسیر متن سرمشقی برای دیگر گونه‌های گفتمان هرمنوتیکی باشد.(همان: ۳۶۹) از نظر وی، فرایند تفسیر، عملی دیالکتیکی است که در آن مفسر از مرحلهٔ تبیین متن به سوی فهم عمیق‌تر آن حرکت می‌کند. این فرایند از فهم خام و بسیط متن آغاز می‌شود و به وساطت تبیین متن در مرحله درک عمیق‌تر آن خاتمه می‌یابد. پس تبیین، واسطهٔ میان مرحلهٔ آغاز و پایان فهم است. خواننده، معنای متن را به طورکلی از طریق یک «حدس»[۷](guess)درک می‌کند، که این‌حدس می‌تواند تایید و اثبات شود، سپس در دومین حرکت می‌تواند متن را به مانند خوانشی‌ساختار-گرایانه تبیین کند، یعنی نه با مدل تبیین علّی علوم طبیعی، بلکه با مدل زبانی. (Rogers, 1994:

p146) این دو مدل خواننده را به درک جهانی رهنمون می‌کنند که متن می‌خواهد آشکار سازد.

بنابراین، در نظریه ریکور دو مرحله وجود دارد: ۱. تبیین یا آنچه متن می‌گوید؛ ۲.تفهم یا آنچه متن دربارهٔ آن صحبت می‌کند. تبیین به سمت تحلیل روابط درونی متن (اجزا) جهت‌گیری شده، در حالی‌که تفهم به سمت درک معانی که متن افشا می‌کند (کل در رابطه با اجزای آن) جهت‌گیری شده است. در واقع تفهم یا فهم عمیق‌تر درصدد فرا رفتن از آن چیزی است که بیان شده، به آن چیزی که بیان نشده است. (Forester,1980) مفسر تلاش می‌کند تا از واژه‌های گفته شده بیشتر بفهمد، زیرا مسأله هرمنوتیکی فهم، درست آن چیزی است که از طریق زبان شکل می‌گیرد و تفسیر کردن امر بیان نشده در متن یا تلاش هرمنوتیکی حقیقی نیازمند تفسیر براساس پیش فهمهای مفسران[۸] است (علم غیب آنها و موقعیت مندی آنها در سنت) که به آنها افقی می‌دهد که از طریق آن با افق متن درگیر می‌شوند.

بنابراین، شاهد تبیین ساختار لفظی متن یا فهم سطحی متن و سپس عمق معناشناختی متن یا فهم عمیق‌تر برای رسیدن به مرحله اختصاص دادن هستیم که ریکور از این فرایند به عنوان قوس هرمنوتیکی (Hermeneutical Arc) نام می‌برد. به نظر وی این مراحل باید پشت‌سر هم طی شود و لذا به جای پذیرش دور هرمنوتیکی از قوس هرمنوتیکی یاد می‌کند. در دور هرمنوتیکی عمل تفسیر با فرایند دوری یعنی از کل به جزء و از جزء به کل صورت می‌گیرد، اما در قوس هرمنوتیکی مراحل تفسیر پشت سر هم طی می‌شود و هر مرتبه‌ای مبتنی بر مرتبهٔ قبل از خود است. ریکور قوس هرمنوتیکی یا فرایند تفسیر را به پلی تشبیه می‌کند که آغازش تبیین ساختار متن، و انتهایش «به خود اختصاص دادن» آن است. (واعظی، همان: ۳۸۷ و Valdus,1991:p60-3) اما کاربست این قوس هرمنوتیکی، از نظر ریکور به قرائتهای مختلف از متن می‌رسد که مشکل تفسیر معتبر را ایجاد می‌کنند.

تا بدین‌جا به دیدگاههای ریکور در باب متن، شکل‌گیری آن، تفسیر آن و جهان آن در یک روش سیستماتیک و همدلانه پرداختیم و البته بسیاری از این دیدگاهها بویژه دیدگاههای مربوط به تحلیل زبان، شایسته تشریح بیشتری هستند. تحلیل وی از گفتار، برداشتش از متن و نظریه تفسیر ادبی وی، مطالعه‌ای مهم و ریشه‌ای است که به خوبی می‌تواند به عنوان هرمنوتیک روشی، هم در علوم اجتماعی و هم در دیگر علوم به کار رود. کاربرد اندیشه‌های

ریکور در حوزه‌های مختلف علوم انسانی می‌تواند راهگشای بسیاری از مشکلاتی باشد که در علوم انسانی امروزی و در تحقیقات هرمنوتیکی وجود دارند.

با وجود این، نظریه هرمنوتیک ادبی وی حاوی برخی مشکلات و مسائل است که مدل متن وی را شکننده می‌سازد. این شکنندگی بویژه در تفسیر مربوط به متون سیاسی، خاصه رمان سیاسی، حائز اهمیت بیشتری است؛ چرا که رمان سیاسی حاوی مفاهیمی سیاسی است که کار ریکور، چارچوبی برای تفسیر آنها، بواسطه تمرکزش بر وضع معنا یعنی استقلال معنایی متن از نویسنده و اوضاع تاریخی – اجتماعی، ارائه نمی‌دهد.

۳. رمان سیاسی و شکنندگی جنبه‌های معنایی ریکوری

رمان سیاسی «رمانی است که مستقیماً با جنبه‌های معینی از زندگی سیاسی سر و کار دارد و در آن جنبه‌های سیاسی از عناصر لازم و سازنده اثر است نه زمینه فرعی یا حاشیه‌ای آن» (Baldick.1990). این جنبه‌های معین از زندگی سیاسی متشکل از مفاهیمی مانند قدرت، اقتدار، سلطه، ایدئولوژی و... هستند که به خودی خود شکل نمی‌یابند، بلکه ریشه در بافتار اجتماعی – سیاسی تولید خود دارند. مفاهیمی مثل سنگ، چوب و مانند اینها، که ذاتاً غیرسیاسی هستند، می‌توانند از بافتار اجتماعی – سیاسی جدا شوند، چرا که اصولا هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. البته مفاهیمی مثل قدرت و سلطه که ذاتا سیاسی هستند، نمی‌تواند از بافتار تولید خود جدا شوند. انزوای آنها مساوی با مرگ آنهاست، چرا که این مفاهیم با دو امر ایدئولوژی و نقد ایدئولوژی حاکم در ارتباطند. مفاهیم در ایدئولوژی شکل می‌گیرند نه درباره ایدئولوژی، بنابراین انسانها نیز در درون ایدئولوژی فکر می‌کنند نه درباره ایدئولوژی.

مفاهیم به طور عام، و مفاهیم سیاسی موجود در یک رمان سیاسی به طور خاص، به مثابه یک پدیده اجتماعی هستند. مفاهیم نشانه‌هایی هستند که در حالتهای مختلف اجتماعی – تاریخی، معنایی متفاوتی پیدا می‌کنند. آنها واحدهایی ثابت نیستند، بلکه با تغییر اوضاع اجتماعی دگرگون می‌شوند؛ بنابراین یک معنای صرف انتزاعی ندارند، بلکه حاصل نوعی کنش و واکنش دیالوگی میان متن و زمینه هستند. از این منظر، مفاهیم پدیده‌ای دیالوگی می‌گردند، چرا که صرفاً در گفت و شنود میان مفاهیم با زمینه خود است که بار معنایی آنها مشخص می‌شود. در واقع – همانگونه که قبلا ذکر شد- برخی مفاهیم می‌توانند ساحت سیاسی داشته

باشند، نه همه آنها. مفاهیمی چون لیوان، جغرافیا، حساب و... بر مصادیق و ایده‌های خاصی دلات می‌کنند؛ اما مفاهیمی مثل قدرت و ایدئولوژی با توجه به اوضاع اجتماعی – سیاسی- تاریخی مختلف می‌توانند بار معنایی خاصی پیدا کنند. به بیان دقیقتر، ممکن است جریان و مکتبی مصداق قدرت را در یک چیز بداند و مکتب یا جریانی دیگر در چیز دیگری. برای نمونه، تفاوتهای میان مفهوم Virtu در روم باستان و تصورات مدرن از Virtue را در نظر بگیرید. این امر درک پیش زمینه مشترک مفاهیم را می‌طلبد که نویسنده نیز از آن مستثنی نیست، درک «شبکه‌های پیش زمینه‌ای و کردارها» (Topper,2000:p526) که پیش شرط تفسیر و قابلیت فهم کردن یک رمان سیاسی هستند.

واژه‌ها و مفاهیم سیاسی موجود در یک رمان سیاسی به اندازه موقعیتهای مورد استفاده آنها، معانی متعددی دارند؛ بنابراین ما با چیزی به نام بازی معناها مواجه می‌شویم. گفتارهای سیاسی اجازه امکانات بی‌پایان معنا را- با قرار دادن بافتاری که در آن واژه‌ها شکل می‌گیرند و استفاده می‌شوند – به ما می‌دهد. بنابراین، مدل متن ریکور که زمینه معنا در آن برحسب استقلال متن از اوضاع اجتماعی – تاریخی ایجاد می‌شود، در مورد رمان سیاسی با مشکل مواجه می‌گردد، زیرا انتزاع رمان سیاسی – که دارای مفاهیم سیاسی است- از وضع تولید خودم محال و غیرممکن است. بیان تنها زمانی سیاسی می‌گردد که بتواند به تبیین روابط سیاسی یک جامعه کمک کند. برای نمونه، در تحلیل ایدئولوژی «باید اوضاع اجتماعی – تاریخی که در آن بیانات ایدئولوژیکی تولید و دریافت‌می‌شوند، مورد تحلیل قرار گیرد» (Thompson,1985:p198)، زمینه‌ای که روابط قدرت به آن استحکام می‌بخشد. ما در رمان سیاسی با اشال گفتمانی مفاهیم مواجهیم. مطالعه ساختار گفتمانی – که در آن مفاهیم سیاسی بیان شده است- می‌تواند واسطه فرایند تفسیر مفاهیم باشد.

مفاهیم سیاسی، ساخت سیاسی و به تبع آن رمان سیاسی در عقل سلیم شکل می‌گیرد و محصول نظام قدرت ایجاد شده در یک جامعه است که «فرایند طولانی طبیعی کردن دانشی است که ذاتا تاریخی و ایدئولوژیکی است.» (Leonardo,2003:p346) همانگونه که گرامشی ذکر می‌کند، هژمونی ایدئولوژیکی در سطح عقل سیم شکل می‌گیرد تا مردم را ترغیب کند از زیر سوال بردن روابط اجتماعی معین و نظام اجتماعی منشعب شده از آنها، اجتناب کنند (Gramsci,1971). ریکور قصد دارد به آسانی از موقعیت اجتماعی – تاریخی تولید آنها جدا

شود. انتزاع و جدا شدنی که سودمندی رویکرد وی برای مطالعه متون سیاسی محدود می‌سازد. در واقع، همانگونه که تامپسون نیز اشاره می‌کند، ریکور مفاهیم را تحلیل می‌کند (یعنی درصدد مفهوم سازی مفاهیم برمی‌آید) و نظریه تفسیری ارائه می‌دهد (یعنی نظریه‌ای برای تفسیر متن و کنش ارائه می‌دهد)، اما در اندیشه وی این دو بحث به طور تنگاتنگی به یکدیگر نزدیک نمی‌شود (Thompson,1985:p189). به همین دلیل نظریه ریکور احتیاج به بازبینی و تدوین مجدد دارد و بر پایه این تجدیدنظرها و تدوین‌بندیهای مجدد است که مفسر تلاش می‌کند تا به دیالوگی که وی میان هرمنوتیک و نقد رشد داده و حفظ کرده است، ادامه دهد.

ریکور در دیالوگ هرمنوتیک و نقد به وضع اجتماعی – سیاسی مفسر توجه دارد، اما به زمینه تولید متن خیر. از نظر وی «دانش تاریخی نمی‌تواند خود را از وضع تاریخی جدا نگه دارد...بنابراین‌پروژهٔ علم‌رها از تبعیت و پیش داوری غیرممکن است»، (Ricoeur,1981:p76) اما در مورد زمینه تولید متن این دانش تاریخی اثری ندارد. در اینجاست که مدل متن وی دترمینیستی می‌گردد. درست است که محقق و مفسر می‌تواند متن را از طریق حدس به خودی خود معنادار سازد، گویی «عمل تفسیر را می‌توان با نامیدن آدم به ابژه‌های جهان مقایسه کرد» (Leonardo,2003:p343) اما متن سیاسی در جایی کار ارتباط میان مفسر و گفتمان سیاسی موجود در زمان تولید متن را انجام می‌دهد و می‌تواند تبدیل به واحد اولید تحلیل برای خود و سپس ارتباط دادن میان دو گفتمان سیاسی گردد. ضمن این که در رمان سیاسی بیناذهنیت کار ویژه بسیارمهمتری خواهدداشت،چراکه «بیناذهنیت است که به متن پایان‌می‌دهد.» (Ibid:p340) همانگونه که خود ریکور اشاره می‌کند، با تفسیر «... چیزی از یک حوزهٔ زندگی به حوزهٔ دیگر انتقال داده می‌شود. این چزی تجربه به عنوان امر تجربه شده، امر زیسته، که خصوصی است، نیست،بلکه معنا و احساس آن تبدیل به امر عمومی می‌شود.» (Ricoeur,1976:p16) بنابراین، هرمنوتیک ادبی یا مدل متن، تجربه تفسیر را خصوصی نمی‌سازد و پنجره کوچکی از فرصتها را باز می‌کند، جایی که دو جهان ضرورتاً موافق نیستند، اما می‌توانند متقابلاً از طریق پنجره تمایز و تفاوت همزیستی داشته باشند. درست که هرمنوتیک رمان سیاسی، متن را از نویسنده اثر دور می‌کند، اما جهانی را باز می‌کند که این جهان در دو وضع تولید متن و تفسیر متن معنا پیدا می‌کند. هدف هرمنوتیک «مبارزه با فاصله فرهنگی و بیگانگی تاریخی و تقویت با هم بودن است» (Leonardo,2003:p340)، در غیر این صورت مفاهیم سیاسی صرفاً مانند اشیایی

می‌مانند که مشاهده، توصیف و تحلیل می‌شوند، بدون اینکه ریشه‌های آنها مورد توجه قرار گیرد. ضمن اینکه هدف هرمنوتیک آموزش به کنشگران اجتماعی است که چرا می‌باید دست به نقد نظامهای معنایی بزنند، که به توهمات آنها کمک می‌کند.

بنابراین، هدف متون و هرمنوتیک متن برطرف کردن احساس بیگانگی و از خودبیگانگی مفسر از سنتها و زیست جهانی است که بخش اجتناب‌ناپذیر خواندن و تفکر از طریق متنیت است.ریکور خود از بعد ایدئولوژیک تفکر صحبت‌می‌کند، (Ricour,1975) اینکه ایدئولوژی مسأله‌ای بی‌پایان و غیرقابل حل است، زیرا هیچ فضای غیر ایدئولوژیکی وجود ندارد که در آن از ایدئولوژی صحبت کنیم، اما مفاهیم سیاسی موجود در یک رمان سیاسی از این منظر دور می‌دارد و آن را نادیده می‌گیرد و به سادگی حکم به استقلال متن ادبی می‌دهد. ضمن اینکه با بحث پیشا پیکربندی، پیکربندی و باز پیکربندی وی در کتاب «Time and Narrative» تضاد ایجاد می‌شود. پیشاپیکربندی در کتاب مذکور مرحله‌ای است که نویسنده مواد لازم برای پی‌افکندن یک طرح یا Plot را جمع‌آوری می‌کند. البته این امر به معنای تایید قصد و نیت نویسنده – که ریکور آن را رد می‌کند- نیست. ما در مورد استقلال معنایی متن از نیت نویسنده با ریکور همداستانیم، اما در مورد رمان سیاسی، مفسر می‌باید ابتدا معنا را حدس بزند که به معنای رد نیت نویسنده است، اما برای تفسیر آن به دو امر متن و زمینه توجه کند که در بخش ارائه راه حل به آن می‌پردازیم.

همانگونه که ریکور در بحث میان گادامر و هابرماس اشاره می‌کند، ما هرگز نمی‌توانیم دیدگاهی از هیچ‌کجا داشته‌باشیم. یعنی‌ما همیشه از جایی، از بعضی سنتها و بعضی جایگاههای ایدئولوژیکی صحبت می‌کنیم. اینکه جایگاه پدیدارشناختی سوژهٔ استعلایی وی را قادر می‌سازد تا خودش را خارج از همه جایگاههای ایدئولوژیکی قرار دهد، بوضوح ساده‌سازی است. همانگونه که مرلوپونتی اشاره می‌کند: ما نه تنها از نظر فیزیکی موقعیت‌مند هستیم، بلکه از نظر اجتماعی – فرهنگی و بویژه سیاسی نیز موقعیت مندیم. (Merleau-ponty,1962) مفسر می‌تواند خود را از این موقعیت‌مندی- شاید برای لحظه‌ای – جدا سازد، اما نویسنده نمی‌تواند چرا که ماده خام خود را ، هرچند تخیلی باشد، از واقیتهای زمانه می‌گیرد، بویژه رمان‌نویسان سیاسی که بشدت متأثر از اوضاع سیاسی خود هستند. تحلیل ریکور از فروید نشان می‌دهد و

تصدیق می‌کند که «سوژه در خانه خود ارباب نیست» (Ricoeur,1981:p191) سوژه نویسنده نیز ارباب حالت پیرامونی خود نیست و این امر تصدیق کننده بحث ما است.

ریکور در «سمبلیسم شر» از خود می‌پرسد: چرا هر کسی می‌باید از میان همه نظامهای نمادین متعددی که نسبت به یکدیگر سنت شکنانه نیز هستند، نظام نمادین خاصی برای خود بپذیرد؟ (Ricoeur,1967:p345) این سؤال نشان می‌دهد که دغدغه ریکور پذیرش نظامهای نمادین خاص توسط افراد بوده است. بنابراین نویسنده نیز یک فرد است و احتمالا یکی از این نظامهای نمادین را پذیرفته و در درون آن قلمفرسایی می‌کند. البته وی میان سمبلیسمی که انسان «به خود اختصاص داده» است و سمبلیسمی که انسان به خود اختصاص «نداده» است، تفاوت قائل می‌شود. به نظر وی «انسان می‌باید واردرابطه‌ای عاطفی، هرچند انتقادی، با حقیقت – ارزش هر نماد شود.»(Ibid:p345) اما ما از کجا بدانیم که نویسنده نمادها را به خود اختصاص داده است و نداده است؟ آیا جز از طریق ارتباط برقرار کردن میان متن و زمینهٔ آن است؟ بویژه در مورد نوینسدگان رمانهای سیاسی، چرا که واقعیتهای اجتماعی – سیاسی بیناذهنی هستند و همانگونه که تیلور نیز ذکر می‌کند، زمینه‌های معانی، هنجارها، کردارهای اجتماعی و نهادهای مشترک یک واقعیت بیناذهنی را می‌سازند که از نظر هستی شناختی نسبت به عقاید و کنشهای فرد پیشینی هستند. آنها معنای رفتار شخص را مستقل از معنای وضعیتهای واژگانی، توصیفی یا ذهنی خود شخص تعیین می‌کنند. (Taylor,1989) در واقع ماتریکس روابط سیاسی که در برگیرنده استعاره‌های مختلفی است «نهایتا از زبان ریشه‌دار در عناصر جهان مخلوق ساخته می‌شوند». (Rogers,1994:p153) نویسنده «متعلق به طبقه اجتماعی، نژاد و جنسیت است، قبل از اینکه بتواند جایگاه خود تأمل کند.» (Leonardo,2003:p333) به گفته هیگینز، تعلق به جهان مقدم بر تأمل ما بر جهان است. این امر امکان تأمل کلی را می‌زداید، زیرا ما ابتدا می‌باید معنای بودن را بفهیم، قبل اینکه بتوانیم آن را از طریق زبان به عنوان یک کردار اجتماعی استحاله دهیم.» (Higgins,1986:p112-122)

بنابراین، مشاهده می‌کنیم که رمان سیاسی هیچ جایگاهی خارج از تاریخ و جامعه‌ای که تولید آن را باعث شده، ندارد. رمان سیاسی خود بخشی از جهانی است که درصدد فهم آن هستیم، همانگونه که ما بخشی از خود جهانی هستیم که درصدد فهم آن هستیم و هر تلاشی برای خارج شدن از این جهان و خارج کردن متن از این جهان، نوعی انتزاع به همراه دارد که

وضع ما بعنوان موجوداتی اجتماعی – تاریخی وضع متن به عنوان متنی زمینه‌ای را نادیده می‌گیرد. بنابراین، بررسی یک متن سیاسی مانند رمان «همیشه جزئی، پاره پاره و محدود به ماهیت هرمنوتیکی فهم تاریخی است» (Thompson,1985:p201) و تصدیق این امر می‌تواند فهم ما را نسبت به اوضاع تاریخی – اجتماعی تولید رمان سیاسی افزایش دهد و کار تطبیق با زمانه مفسر را آسانتر سازد. مهم روشهایی است که در آن عناصر رمان سیاسی با نهادهای اجتماعی – سیاسی و اوضاع تاریخی تولید خود ارتباط برقرار می‌کند. ضمن اینکه «بررسی شرایط تولید متن، به معنای تقلیل متن به آن نیست»، (Ibid:p195-6) بلکه می‌توانیم همگام با ریکور با سنجیدن شرایط تولید متن، متن را با زمینه‌ای تفسیر خودمان به عنوان یک مفسر موقعیت‌مند تطبیق دهیم و این نتیجه را از امر فاصله‌گذاری بگیریم که آیا ما هم اکنون در آن وضعیت بسر می‌بریم. یا خیر. در واقع نقطه قوت بحث ریکور در باب استقلال متن از حالتها و زمینه‌های پیدایش خود مربوط به تطبیق آن با زمان حال مفسر است، چرا که اگر ما متن را مشروط به زمینهٔ خود بدانیم، آنگاه این تطبیق غیرممکن یا خیلی سخت خواهد شد و زمینه تفسیر بسته می‌شود. در واقع، زمینه و زمان‌مند کردن متن مقتضیات خود را ایجاد می‌کند و نیز بحث رد ارجاع ظاهری است که متن را فراتر از موقعیت خود می‌برد. اینکه مفسر متن را از وضع تولید جدا کند و سپس معنای متن را حدس بزند و در پایان با حالت خود تطبیق دهد، صرفاً در مورد متن صرف ادبی و رمانهای غیرسیاسی امکانپذیر است.

۴. راه حل

راه حل ما در باب تفسیر رمانهای سیاسی این است که مفسر می‌باید ابتدا معنای سیاسی را حدس بزند، سپس با توجه به متن، به زمینه پیدایش آن رجوع کند و از متن به زمینه بپردازند، نه برعکس. از این طریق هم می‌توان از هرمنوتیک ادبی ریکور برای تفسیر یک رمان سیاسی استفاده کرد (بحث فاصله‌گذاری، تولید گفتار شفاهی به کتبی و به خود اختصاص دادن، جهان متن و...) و هم کاستی موجود در روش‌شناسی وی را جبران کرد؛ چرا که مفاهیم سیاسی موجود در رمان سیاسی در خلأ شکل‌نمی‌گیرد و معنای آنها در دو بعد نیت‌نویسنده (noetic) و معنای گفتمانی (noematic) ساخته می‌شود، که ما به مانند ریکور با حدس زدن، نیت نویسنده را رد می‌کنیم و با رجوع به زمینه پیدایی آن، به معنای گفتمانی می‌پردازیم و به حدس

خود قوت بیشتری می‌دهیم؛ چرا که برای تفسیر متون سیاسی به طورعام، و رمان سیاسی به طور خاص، احتیاج به یک واسطه داریم که متن را ساختاربندی کند، آن را تفسیر کند و معنا را از درون موضوعات خلق نماید. فهم این واقعیت وظیفه اصلی هرمنوتیک انتقادی است که به کار تفسیر رمان سیاسی از منظر ریکوری بیاید. چرا که تفسیر رمان سیاسی به مثابه هرمنوتیک انتقادی نمی‌تواند بدون بسترهای تاریخی محیط بر فرایند شکل‌گیری آن انجام شود. که راهی به تفسیر پیش روی مفسر باز می‌کند.

به عنوان نمونه، زمانی که قصد داریم مفاهیمی مانند ایدئولوژی، زبان و ... را در یک رمان سیاسی تفسیرکنیم، تحریفات در آنها از جایگاه مهمی در نقد برخوردارمی‌گردند، زیرا تحریفات ایدئولوژیکی در زبان فی‌نفسه از استفاده آنها برنمی‌خیزد، بلکه از رابطهٔ آن با قدرت، ثروت و تاریخ برمی‌آید.

بنابراین، برای بررسی یک رمان سیاسی از طریق روش‌شناسی ریکوری یا هرمنوتیک ادبی وی، لازم است مفسر از متن به زمینه بپردازد تا اینکه از زمینه پی به متن ببرد، یا آن را درک کند. منظور از حرکت متن به زمینه این است که در رمان سیاسی به مسائل و مباحثی اشاره می‌شود که مفسر می‌تواند با توجه به آنها به تحلیل زمانهٔ نویسنده بپردازد و آن را با زمینه خود تطبیق دهد و امر به خود اختصاص دادن ریکور را تکمیل کند. عملی غیر از این، «تفسیر را صرفاً موضوعی ذهنی می‌سازد، یعنی ارتباط عمیقی با آنچه مفسر در متن می‌باید یا خود در متن می‌گذارد، پیدا می‌کند.» (Rogers,1994:p144) هرچند ریکور این امر را رد می‌کند. از نظر وی «اگر داستان یکی از ابعاد بنیادین ارجاع متن است، لکن بعد بنیادی ذهنیت خواننده نیست. من بعنوان‌خواننده تنها با از دست‌دادن خودم،خودم را پیدامی‌کنم.» (Ricoeure,1981:p144) این پیدا کردن خود منجر به فقر متون می‌شود، چرا که اگر متن از زمینه اجتماعی – تاریخی خود جدا شود و فرایند «زمینه‌زدایی» را کامل کند تا بتواند کار ویژه اصلی فاصله‌گذاری یعنی کاربست تطبیقی و نسبت‌سنجی آن را برای زمانه مفسر انجام دهد، آنگاه با مسأله‌ای به نام «فقر متون» مواجه خواهیم شد، زیرا از آنجا که بیشتر متون مکتوب برگرفته از زمینه اجتماعی – سیاسی خاصی هستند، تنها متون محدودی قابلیت فاصله‌گذاری و زمینه‌زدایی پیدا می‌کند تا با زمینهٔ حال و اکنون مفسر تطابق یابند. ریکور به این مسأله توجه نکرده است. چرا که در منظر وی متن با استقلال خود کارآیی فاصله‌گذاری را به طور خودکار کسب می‌کند و فضا را برای

مفسر آماده می‌سازد تا متن را از طریق تبیین و تفهم به خود اختصاص دهد. حال اگر این امر در مورد رمانهای غیرسیاسی امکانپذیر باشد، در مورد رمانهای سیاسی امکانپذیر نیست و تنها راه حرکت از متن به زمینه است.

نتیجه‌گیری

هرمنوتیک روشی، یکی از روشهای ممکن برای برخورد با پدیده‌های انسانی است که بواسطهٔ توجه به آگاهی تاریخی توانست جایگاه مهمی را در حوزه‌های مختلف علوم انسانی من‌جمله الهیات، فلسفه، علوم اجتماعی و... به دست آورد. یکی از این حوزه‌ها، حوزهٔ ادبیات یا به طور خاص نقد ادبی است که اصطلاحاً از آن بعنوان هرمنوتیک ادبی یاد می‌شود و سعی بر آن دارد تا ازتأمل هرمنوتیکی به مثابهٔ روش و تنقیح اصول و مبانی حاکم بر آثار ادبی استفاده کند. هدف آن تفسیر متن ادبی و کشف معناهای نهفته در متن مزبور است، زیرا درک رابطه ما با جهان با کمک مفهوم معنا ممکن می‌گردد: معناهای نهفته در جهان متن ادبی. از میان هرمنوتیشین‌های ادبی، هرمنوتیک ادبی ریکور از جایگاه ممتازی در بررسی معناهای نهفته در متن برخوردار است. محور و موضوع هرمنوتیک ادبی ریکور «متن» است که وی بر امکان معنایی متن، مستقل از مولف و اوضاع اجتماعی – تاریخی آن تاکید می‌کند تا مفسر بتواند فراتر از آنچه برود، که مولف قصد گفتنش را داشت و این در باب متون ادبی بویژه رمان به شدت صدق می‌کند، زیرا اگر قرار باشد متون ادبی را محصول زمان و مکان خاصی بدانیم و صرفاً یک معنا، یعنی معنای مورد نظر مولف را برای آن در نظر بگیریم، آنگاه تطبیق آنها با حالت مفسر محال خواهد شد. اهمیت هرمنوتیک ادبی ریکور از منظر روش‌شناختی این است که تحلیل تفسیری متن را به سمتی جهت‌گیری می‌دهد که نشان دهد متن در هر فرصتی حقایقش را آشکار می‌کند و متون ادبی یا رمانها نیز از این قاعده مستثنی نیستند.

گفتیم در باب متون ادبی به ویژه رمان، مدل متن ریکور در باب رمانهای سیاسی با شکنندگی خاصی مواجه می‌شود. سیاست و جهان سیاست اسطوره‌شناسی خاص خود را تولید می‌کند که نقش معناسازی را ایفا می‌کنند. این معناسازی در تولید یک رمان سیاسی از اهمیت اساسی برخوردار است، چرا که وقتی رمان سیاسی توسط یک نویسنده و سپس توسط یک مفسر، نوشته و خوانده می‌شود، آنها خود را در فرایند سیاست اسطوره‌شناسی خاصی قرار می‌دهند که

نقش معناسازی را برای آنها ایفا می‌کند. بنابراین، جنبه‌های معنایی ریکور در اینجا دچار خدشه می‌گردد، چرا که نمی‌توان رمان سیاسی را با توجه به این سیاست اسطوره‌شناسی که به مفاهیم سیاسی در یک رمان سیاسی شکل می‌دهند، از وضع تولید خود جدا کرد. راه حلی که ما در نظر گرفتیم حرکت از متن به زمینه است. مفسر ابتدا با حدس معنا را درمی‌یابد (به شیوه ریکوری) و سپس از طریق مفاهیم موجود در رمان سیاسی به این نتیجه می‌رسد که احتمالاً نویسنده در چارچوب و حالت گفتمانی خاصی دست به تولید متن مزبور زده است. وی با در نظر گرفتن این احوال به تفسیر متن می‌پردازد و در دیالکتیک فاصله‌گذاری و به خود اختصاص دادن، که به جهان متن ختم می‌شوند، قوس هرمنوتیکی ریکور را تکمیل می‌کند. از این طریق هم می‌توان از هرمنوتیک ادبی ریکور برای تفسیر یک رمان سیاسی استفاده کرد و هم کاستی موجود در آن را جبران نمود.

پی نوشت

۱. نقد ادبی گفتار در باب ادبیات تعریف می‌شود که در این معنای گسترده شامل توصیف، تحلیل، تفسیر و ارزیابی آثار خاص ادبی و بحث از اصول، و زیبایی‌شناسی ادبیات و هرچیزی می‌شود که ممکن است دیسیپلین نامیده می‌شود. برگرفته از :

The Dictionary of the History of Ideas. The Gale group:Universiy of Virginia.2003.

۲. هرچند ریکور به نحله هرمنوتیک فلسفی و پدیدارشناسی هرمنوتیکی وابسته است، روش و محتوای هرمنوتیک وی با هرمنوتیک هایدگر و گادامر تفاوتهایی بارز دارد. وی قلمرو و رسالت هرمنوتیک را فراتر از درک معنای هستی (از طریق پدیدارشناسی دازاین) و هستی‌شناسی فهم کشاند و آن را به سطح مباحث معناشناختی و روش‌شناختی هدایت کرد.

۳. از نظر ریکور ساختارگرایان معتقدند چون متن از مولف و مفسر جداست، می‌توان آن را موضوعی مطلق تصور کرد. از نظر آنها متن ساختاری دارد که قوانینی خاص بر آن حاکم است و می‌توان آن را به صورت عینی مورد مطالعه قرار داد. ریکور این نوع نگاه به متن را «ایدئولوژی متن مطلق» نامید (کورنز هوی، دیوید. حلقه انتقادی. مراد فرهادپور. تهران: نشر کیل. ۱۳۷۱. ص۲۰۴). از نظر وی نگاه عینی متن را از میان می‌برد؛ زیرا همچون کار بر روی یک جسد تلقی می‌شود. اما نگاه مبتنی بر نقش فاعل شناسایی موجب می‌شود تا خواننده متن را به خود تخصیص دهد.

۴. البته باید ذکر کرد که رد نیت مولف، ریکور را به هرمنوتیک فلسفی نزدیک می‌کند؛ اما در بعضی از آثار وی اشاره‌ای به مولف و نیت او نیز وجود دارد، منتهی با مولف محوری شلایرماخر، دیلتای، هرش و بتی متفاوت است؛ زیرا مولفی که ریکور از آن نام می‌برد «مقارن و همزاد تفسیر متن و سبک آن است، نه کسی که تفسیر متن وسیله‌ای است برای وصول به ذهنیت و فردیت او» (واعظی، همان: ۳۸۲). سبک متن و تمام هویت آن که در تفسیر همه جانبهٔ متن متبلور می شود، در بردارندهٔ هویت مولف و تفرد او است. مولف فردیت خویش را در متن متبلور می‌کند. پس تفسیر متن بر درک مولف آن تقدم ندارد، بلکه مقارن آن است؛ مانند این که تفسیر متن مقارن معنای کامل متن است. به گفته خود ریکور، امضای نویسنده در انتهای اثر، نشانه‌ای از این پیوند استوار میان مولف و سبک متن و تفسیر آن است. مولف صنعتگر متن واثر است و آن‌گونه فهمیده می‌شود که اثر در کلیت و تفرد خویش فهمیده و درک می‌شود. (Ricoeur,1981:p138) به عنوان نمونه، ریکور در جلد سوم «Time and Narrative» مولف مدنظرش را «مولف ضمنی» (Implied author) می‌نامد که متفاوت از «مولف واقعی» (Real author) است. مولف واقعی در زندگی نامه‌ها و بیوگرافی‌ها وجود دارد. بنابراین زمانی که ریکور از مولف و قصد او سخن می‌گوید به انسان دارای گوشت و خون- که فراهم آورندهٔ اثر است- اشاره نمی‌کند، بلکه مراد او فنونی است که به مدد آنها «متن» خلق شده است. تفسیر متن و شناخت سبک آن، معرف این فنون خواهد بود یعنی در ضمن‌تفسیرمتن و شناخت‌سبک آن،مولف‌آن فنون نیزشناخته‌می‌شود. (Ricoeur,1988:160)

۵. اصطلاحات پیشاپیکربندی- پیکربندی و باز پیکربندی در اندیشه ریکور اشاره به ساخت و تفسیر یک متن دارد. کنش پیکربندی کار نویسنده و کنش بازپیکربندی (re-figuration) کار مخاطب است، جهان اثر برای دریافتهای گوناگون مخاطبان اثر، در گروههای متفاوت، و در موقعیتهای تاریخی – فرهنگی متفاوت امکانهای بی‌شمار می‌سازد. این فراشد بازسازی نهایی اثر در ذهن مخاطب را ریکور بازپیکرندی یا فراپیکربندی می‌نامد. خواننده تداوم معنایی متن را ابداع می‌کند. او از اثر فراتر می‌رود و امکانها و موقعیتها را متصور می‌شود. ساحت زمانی مورد پیکربندی شده را امروزی می‌کند. در واقع از نظر ریکور «تفسیرگذار از پیکربندی به بازپیکربندی است.»

۶. منظور ریکور از جهان متن معنایی کیهان‌شناسانه نیست، بلکه معنایی هستی شناسانه است. اثر ادبی طرحی بر جهان می‌ریزد که افقهایش در آن تعریف نشده‌اند. یعنی می‌خواهیم جهانی را بشناسیم که اثر بدان تعلق دارد یا طرح آن را می‌ریزد. در اینجا در هم شدن افقها شکل می‌گیرد.

۷. ریکور معتقد است تنها راه دسترسی به معانی متن حدس است، زیرا ما نمی‌توانیم بدانیم نویسنده چه چیزی در ذهن داشته و یا منظورش چه بوده است. ادبیات این بحث در دو کتاب

Ricoeur, paul. Form Text to Action.pp547-8

Ricoeur, Paul. Interpretation Theory: Discoruse and The Surplus Meaning. Tx, USA. Christian Universtiy Press. 1976.pp.75-6.

وجود دارد، ضمن اینکه جستجوی معانی موردنظر نویسنده مخالف مفهوم فاصله‌گذاری ریکـور اسـت، در مقاله ذیل:

Ricoeur, P. The Hermeneutical Function of Distanciation.

۸. از آن‌جا که ریکور مرحله فهم را بی‌ارتباط با ذهنیت مفسر نمی‌داند، لذا فهم متن را همـراه بـا پـیش فرضهای مفسر می‌داند. چنانکه خود می‌گوید: «هر خوانش از یک متن هر اندازه هم کـه وابـسته بـه آن چیزی باشد که متن برای آن نوشته شده است، همواره درون یک جامعه، یک سنت و یک جهـان زنـدهٔ اندیشه صورت می‌گیرد که همگی پیش فرضها و الزاماتی به همراه دارد» (هرمنوتیک مدرن. ص ۱۱۱)

منابع

۱. احمدی، بابک؛ **آفرینش و آزادی**، تهران: مرکز، ۱۳۷۸.

۲. احمدی، بابک؛ **ساختار و تأویل متن**، تهران: مرکز،۱۳۸۰.

۳. واعظی، احمد؛ **درآمدی بر هرمنوتیک**، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰.

۴. نصری، عبدالله؛ **راز متن**،تهران: آفتاب توسعه، ۱۳۸۱.

۵. احمدی، بابک؛**هرمنوتیک مدرن (مجموعه مقالات)**، تهران: مرکز، ۱۳۷۷.

۶. ریکور، پل؛ **زندگی در دنیای متن**، بابک احمدی، تهران: مرکز، ۱۳۷۳.

۷. ریکور، پل؛ **زمان و حکایت**، مهشید نونهالی، تهران: گام نو، جلد اول، ۱۳۸۳.

۸. کورنز هوی، دیوید، **حلقه انتقادی**، مراد فرهادپور، تهران: نشر کیل، ۱۳۷۱.

9. Baldick,Chris. **The Concise Oxford Dictionary of Literary Terms**. New york: Oxford University Press, 1990 .
10. Burns, Gerald , L. **Hermeneutics: Ancient and Moderm**. New Haven:Yale University Press,1992 .
11. DiGenso,J. **Hermeneutics and the Disclosure of Truth.** Charlottesvile.VA USA:Uiversity of Virginia Press, 1990 .
12. Forester, J. **Listening: The Social Policy of Every Life**. Social Praxis 7(3-4) .219-32, 1980.
13. Gramsci, Antonio. **Selections from prison notebooks**. Newyork. International Publisher, 1971.
14. Higgins,j. **Raymond Williams the problem of ideology**. In J, Arac(ed).1986
15. Postmodernism and Politics. **Minneapolis: University of Minnesota Press**. Pp.112-122.
16. Leonardo, Zeus. **Interpretation and The Problem of Domination** .Studies in Philosophy and Education 22. 329-350. 2003.
17. Merleau – Ponty, M. **Phenomenology of Perception**. Trans by C. Smith.London: Routledge and kegan paul.1962.
18. Outhwaite, William. **New Philosophies of Social Science**. Newyork: St,Martin Press.1987.

19. Ricoeur, paul. **The Symbolism of Evil**. Trans by Emerson Buchanan.Newyork : Harper& Row.1967
20. …… . **Freud and Philosophy**. Trands by D Savage. NewHaven: Yale University Press.1970.
21. …… . **The Task of Hermeneutics**. Trans by D. Philosophy Today.17.1973a..Pellauer.
22. …….. **The Hermeneutical Function of istanciation**. Trans by D,Pellauer. Pellauer. Philosophy today. 17 (2-4).1973b.
23. …….. **The Conflict of Interpretations**. Trans by K, Mclaughlin.Northwestern University Press: . Evanston.1974a.
24. ……..... **Metaphor and The Main Problem of Hermeneutics**. New literay History. 6 (1).1974b.
25. ……. .**Lectures on Ideology and Utopia**. Chicago: university of Chicago press.1975.
26. …… . **Interpretation Theory: Discourse and the urplus of Meaning**. Forthworth: Texas Uinversity Press.1976.
27. …… . **Hermenutics and The Human Science**. Ed by John,B,Thompson. Cambridge University Press.1981.
28. …… . **Tim and narrative**.Trans by kathlean Blamey &David Pellaure. Chicago.University of Chicago press.Vol3.1988.
29. ……. **From Text to Action**.Trans by Kathleen Blamey & J.B.Thompson. Evanston: Northwestern University Press.1991.
30. Rogers, William Erford. **InterPreting InterPretation**. State University of Pennsylvania. USA.1994.
31. Scott- Baummann, Alison, **Reconstructive Hermeneutical Philosophy.**Philosophy & Social Criticism. Vol,29. No,5.2003.
32. Smith, Nicholas. **Strong Hermeneutics: Contingency and Moral Identity** .London and Newyork. Routledge.1997.
33. Taylor, Charles. **Sources of The Self**. Cambridge, MA: Harvard University Press. 1989.
34. **The Dictionary of the Histoty of Ideas**. The Gale group: University of Virginia.2003.
35. Thompson, J,B. **Critical Hermeneutics**. London: Cambridge University Press.1981.

36. …… .**The Studies in The Theory of Ideology**. University of California Press. USA.1985.
37. Topper, Keith. **In Defense of Disunity**. Political Theory . vol . 28. No. 4.509-539.p.526.2000.
38. Valdus, Mario,j(Ed). **A Ricoeur Reader**: Reflection and ination. Harvester Wheatsheaf.1991.
39. Wilson, Barrie. **Hermeneutical Studies**. Lewistion: The Edwin Mellen Pres.1990.